

تاریخ - ۱ - ۱۰۴۰

جلد مجید

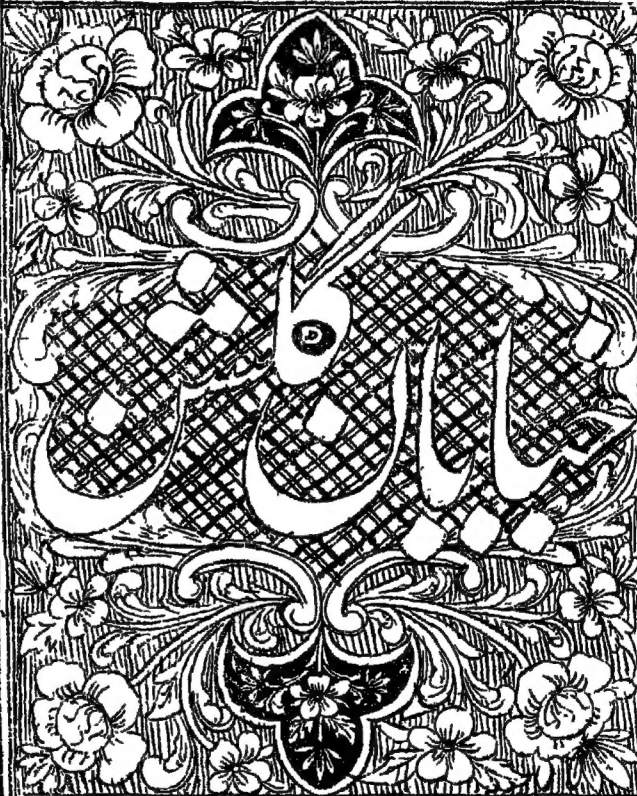
خیابان جشن - افروز المیزه - فرس نامه رنگین

~~11/12~~

1924

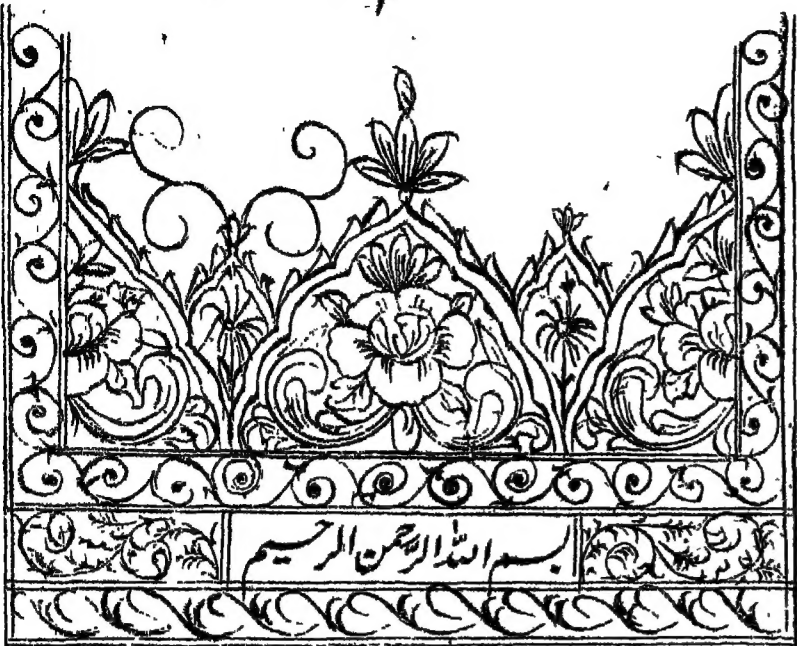
بِعَوْنِ اَفْضَالِ حَمِيْدِ اِيْمَانِ غَفِيْرِ

جَبَّارِ كَلْبِ اَفْكَامِ اَعْلَانِ رُفْعِ اَعْلَانِ اَعْلَانِ



اَزْ جَوْشِ بَهَارِ طَبِيعِ اَبْيَارِ اَعْلَانِ اَعْلَانِ اَعْلَانِ

مَرْطَبِ مَعْنِي اَشْوَاقِ اَبْيَارِ اَعْلَانِ اَعْلَانِ



بسم الله الرحمن الرحيم

کرمو ہر نفستہ شود آشکار
بخود کرد سبب راو گیتی درست
برافروختہ بوز کند سپہ
کہ فرناش این از او را درست
فرستہ بین باستان رنگ بست
شد از فرستہ سے چین تا بناک
کے آید کے را نہ ہیوندیان
کہ فرناش مرید دمی گرو رست
نہا نہا بگرویز کرد آشکار
کہ فرناش الی را بند گوری
کیونکہ شب تیرہ ترک روز روز
وزان از در ایش غلج بر کشاد
تا تیرہ ۱۲ گروہ سخت ۱۳

بنام کیا شیدر گاہ مبار
خدا کے کہ از فرزند بود سخت
سپاہ لایش گو ہر ماہ و صہ
کیا زندگی گیتی در خورست
زہے کلک فروزی الی گز گز
ز فرسای دوست کاین تیرہ خاک
یرایت را و در ویز و گمان
چنان بہن کہ نو تاشیں در خورست
کیا زند گیتی کنز آغار کار
نہا شد حسرت او در خور داری
چند خست ز اویش گیتی فروز
بہر خود رستہ نو گز مینہ نہا و
خافیت ۱۲ حادث ۱۳

بنام کیا شیدر گاہ مبار
سید ذیشان
حکمت بالغہ
بسیار و دانا
باد شایہ
سارہ سہیل
عہدات از اویم
کدام گزشتہ
وہ کنیز نور
زینبیا و اولیہا
شہزادہ ملک
شہزادہ و درام
شہزادہ و درام
وہ جوہر قابل
سہیل
سہیل
مخالفین
مخالفین
مخالفین
مخالفین
مخالفین

<p>مگر چون شود یار هر سزید او که شد نیش بود جهان ناپدید شگفت آفریدست نیور و نیش کز در شک مینویست هر آئین کز و هر یک راست نیور و نیش که کا تور گے پرده خود دور که اندیشه را بر فرزاید نواد که اینجا بود خیره نیش بود که تا باز گیسو ز تپاس ریزد</p>	<p>خرد کے ششما سد ہر ایند او جهان را بدان فرزند آفرید ز چار آتش گمان بفرزان خویش بدان نایب آراست باغ سخن مراد را امیدون رسد نیور بدین ہوشیاری کہ دار و خرد بدین نیوران مہد ہر نیور او بدانش گجا میتواند ستود دست او با ما من خورشید و نیر</p>
<p>در تپاش زردانی فرخ شور پاک محمد سرگروہ کز در و کش گز زمان گشت خاک که تا با و رستان دہ نیور او بشد بر سر از گز زمان پاک بفرخ و نو حق بفرخ و نو که از و ن او شد جهان پر دہ جهان را بسوے پدہ رستا کزین چیز بود نمود ہمہ ویرگان در پیوس درش کز و آشکارا شد ہر نہان کہ خورشید بندش باند تراک کہ ما دستش از کس ندارد ہر اس مہینہ سوارے درین اسپرست کہ روشن تر از نور شید و ماہ</p>	<p>محمد و فرخ شور یزدان پاک بر دم نموده رو نمود گر لے ترا دی گزین ترہ خاک خجستہ فرخ شور گیہان خدیو ز سہ وادہ نیوران جهان نہ شیدا شیدا موتیا نہین نخی ز او بود ہمہ جهان ستر ستر خاک بوس درش گزیدہ ترین چیز بود جهان ہنو تاس خیر گاہ شد تراک ہر ایند وانی گرو گز ششما گزیدہ ہنو تاس ایند گسب سجے کس بہ نہارے او گواہ</p>

۱۱ حقیقت
۱۲ حکمت
۱۳ فکر و اندیشہ
۱۴ عناصر
۱۵ کائنات
۱۶ بسیار
۱۷ متان
۱۸ بیرون
۱۹ جزئی
۲۰ خاص و خاص
۲۱ شیبہ
۲۲ آرد و دوی
۲۳ است
۲۴ انتظام
۲۵ روح القدس
۲۶ کمال و اہمیت
۲۷ حقیقت
۲۸ نام
۲۹ میدان
۳۰ زمان
۳۱ حقیقت

۱۱ خورشید و نیر

بهین سیران جهان اسپرش
 پنا د آینه دار کرتاخ او
 نبرده سپه دار گردن خنراز
 گر گشته گهر شهریار جهان
 شه سیرنا شهریار آثر پیر
 نجمه کمارنگ جواد کیش
 سیمر جهان اسپر جان اوست
 لغزو بهر آینه نور شناس
 جهان رشک گلشن دهن داد او
 جهان چاکر از خوی ساویر
 نیا بنده گیتی شس بار باد

درخشان رخ نور از خستش
شیراز کرداد در دلخاود
گیتا نامے ستوہ گیتے نواز
سکت در فراموش فرودین و نسا
بہونہد کہ کوثر برنا و سپر
گرے نژادہ نوامین بخش
کہ سینود ہمنگ بدیان اوت
وزو نوراد جہانر اسپاس
کہ آبادی گیتے از دادا دست
سمیر گمباز بہرینیر وے
زمین گونہ پلس نکس را آباد

آفرین نجسین شد و این در خدا
استن و دستون ستون و در حصا
آسمان نه سقف و ایوان تنقصر
افخ آمد خست و آرد غم خشم
ایچ قدر و آرد میش و آرد نگ
آرن و آردان و آرنج و آرنج
آبسال و آبسالان بوستان
آهرم و آهرمین هست و آهرمین
است و آهرت بغل و آسپ آهرس
آرمین اسم ملک اکوان اسم دیو
اگلدان و اگلدان و اگلدان

آفرینش خلق و آوار چسبدا
استوار و استوان محکم شمار
آزبان و فرش سنگای شاه عصر
صلح و عدل و خشم و مهر و شرم هم
شد بپلاک و محنت و آزارم جنگ
مرفق اشتنا انگ کعب آذر کرج
آنگیز آمد غدیر لے دوستان
دیوار خون اسپ تنه بر ایسان
پس بدان اشتیر لیر ای نکته رس
ارزش اسم پهلوان بیشک و ریو
نجمه عطیت باشت ایحوان

۱- «مگر آتش»
۲- «با جلا می‌دهد»
۳- «من زبان دردم»
۴- «تنگین»
۵- «تا آن که گریه کرد»
۶- «بهر کسی بود»
۷- «تا آنکه دعا خواند»
۸- «ما کلمات»
۹- «حقیت بیگیت»
۱۰- «ز دستش»
۱۱- «فرستاد تا آنکه فریاد»

سلامه اضرابا
 سلامه قدر و قیمت
 سلامه در تریسہ ہا برمان کان
 سلامه دیوسے بودکم
 سلامه از دست راستم بن
 سلامه زنگار کشہ آب
 سلامه نام پہلو فیست
 سلامه ایراسنے اولش کنوچ
 سلامه بہرمان قاطع
 سلامه درخت ہینگ

<p>اشکود شکوب سقفا می بخت آشته صلح آمد و آورد زرم طالع درایت هم ست ای زهنون آرت و آرنک مرق ای پسر اشکود آمد مرکب اند چند اسخو رقیبوم و مور و سئو نگر انگبین باشد عسل ای حق پست نیز خواهر زاده او در غم بخوان اک پلاک آلا و نار شعله ناک تحفه و اخت است مانند ایوان انج و انجوع و انجوخ ست چین آبد چال بدان سله بامراد ارغوان نام گلست بانیاز آوه داش آبیش و آبیشک مشر اسیون سرگشته و انبوی کوب پرورنده هست ابدان و دمان آگن و هم آگن حشولے دیر سانج و ارعاب ارغاجوی آب آوخ آمد خوب زیبائی نفاق آفرزه شد یلته ارسس و مع</p>	<p>اف آمد تاج و افرنک ست تخت ایرمان صیف انجن فوجت و بزم اختر آمد کوب و فال و شکون آهیا نه تارک و آغوش بر اور آمد با ورو اندر ز سپند آخور آمد معلق و استل غریز انگره حقیقت و آلو صبر ست اخذ و اقدار ترا در زاده دان ارزه کنگل باشد و آچاک خاک اخش و اخش قیمت ست ارمن الر دالت و هم اگر شین ایر شد سینه اگر کون ست داد ارغون و ارغن آمد نام ساز آتش و آتیش و آویش ست نار ایمده چون ایفده بیوده گوی آشنا و رر و شناس ارنگان اور و ابره طهاره یا دیگر ابور و آشنه و آشناب از برم حفظ و ایسه شتیاق انگر آمد چهره سیند ارشم</p>
<p>نظم در بحر رمل مسدس شمله بیت اشتر آمد قفند و هم طغفال طبع و فریاد و فغان به انتقال</p>	<p>انج کرک آهوبره باشد غوال آهوا مدحیب و هم ضیق نفس</p>

اشکود شکوب سقفا می بخت
 آشته صلح آمد و آورد زرم
 طالع درایت هم ست ای زهنون
 آرت و آرنک مرق ای پسر
 اشکود آمد مرکب اند چند
 اسخو رقیبوم و مور و سئو نگر
 انگبین باشد عسل ای حق پست
 نیز خواهر زاده او در غم بخوان
 اک پلاک آلا و نار شعله ناک
 تحفه و اخت است مانند ایوان
 انج و انجوع و انجوخ ست چین
 آبد چال بدان سله بامراد
 ارغوان نام گلست بانیاز
 آوه داش آبیش و آبیشک مشر
 اسیون سرگشته و انبوی کوب
 پرورنده هست ابدان و دمان
 آگن و هم آگن حشولے دیر
 سانج و ارعاب ارغاجوی آب
 آوخ آمد خوب زیبائی نفاق
 آفرزه شد یلته ارسس و مع
 نظم در بحر رمل مسدس شمله بیت
 اشتر آمد قفند و هم طغفال
 طبع و فریاد و فغان به انتقال
 انج کرک آهوبره باشد غوال
 آهوا مدحیب و هم ضیق نفس

آبی سفر چل آمد و انجیر رقیق بود	آر بود و دهنست لی آرس غریبست
انویه بود باشد و آوند ظرف آب	آویزه می آیانغ بلا شبهه ساغوست
اخذ شد معلم و آتون معلّم	اُرغند خشکین چ شجاع و دلاورست
آذر کشپ برق شد و معبد جوس	آهنامه خود نمائی و عشق و کزوفست
آمرغ نفع و مرتبه و اصل و آروند	شان و شکوه شکست آرد و جودست
الباب پنبه بن شد و اپیل دزد اسپ	اشتینه زشت صحت و فساد منونجست
آسیب جدمه باشد و آشوب مشعل	اویج تخت دانش و زیبائی و وفاست
آدرام و آدرش درفش است و اشکنه	منقار ویرم آمد و آدر جوشترست
آماج تخت شاهای و گاد آهرنج بیت	استانه خوابگاه شد و ابلهوت است
آویزه گو شواره آیار بود شوار	آسناگران به با گهر و هم نشاد است
انجل شمار خیری و انجوج چوب عود	اُرد و دست صمغ و ارزد و رخت منور است
اکبا چه قلیه یوئی افشید جریش و بس	اقرار شد تو ابل و انگل و شکرت

مثنوی در بحر خفیف مشتمل بر بیست و شش بیت و شش

اکد آمد عقاب و اشتر کا	بزد بان عسرب بود عنفتا
آشیانه ست خانه مرغان	آشتینه است بقیه ایشان
اذا آباد گون بود و کور	آکب و هم اژه بود نوره
اودس آمد و جب ارش چه ذراع	بعض گویند قدر آن یک باع
اندروب و اورفن داند و لب	نیز نراند و ج داد ای محبوب
ایشه لسان و پیشه و ماسوس	آرمان است حسرت و اهنوس
آشامه خوش آمد و اندر رخ	روشنی آسمند مکر و دوزخ
ادغر فاعنه جمع حکام	اوستان صفت او ستام ستام
آردن و اردن بود و کلکبیر	نیز زانزل بدان بلا تنکیر

نظم در بحر خفیف مشتمل بر بیست و شش بیت و شش

در بحر خفیف مشتمل بر بیست و شش بیت و شش

اینست خوی بیلنے با فروغ	بنیان خلاف است و کذب و دروغ
آنوشه خوش و خرم ای نکته سنج	آوارین بد و ورشت و انگشت سنج
اردن است کالای اماره حساب	الردست شیکان و اسنان جراب
اندرشت و اجماع با فقه شیت	اندرست لای دگل الگور خشت
اپرویز پر و زیر هست ای جوان	انوشیروان ست نوشیروان
ایا یا اسوسو ابر بر بود	آبا با اسنے اگر گر بود
ابیداد میداد و افنون منون	از پرست زیر او اکنون کنون

مثنوی در بحر مضارع مثنی مستطیع چهار بیت و لعلت لغت	
انگیزه سبب باشد و آتش و شتاب	اماره و آساره و آماره حساب
انگول و گرانگله گشته شده فی قیل	انگوله و انگیل و هم انگل و انگیل
شیطان انیشه شده جاسوس بلبل	ابریمن و ابرامن و ابریمیه و اهرن
ابدام فند جوهر و مشکوه فروشان	آیمه نمر اسیمه و آشفته پریشان

مثنوی در بحر متدارک مخبون مستطیع ده بیت سی لغت مع دوخته	
زاج سیاه و آذر نار	ایزدن گوگرد و آتش نار
اسب انگیز بود و محسم ساز	استام ست یراق و ساز
نشان و فرد مکر و تدویر	اورند و اورنگ شیر
مغلاق و ادسون نیرنگ	اوزک با نوج و او شنگ
ارمل بانگ و کل و کشیر	استخ و او شال غدر
تخم و انگله شعله نار	اکساک و اکمال لے یار
اسفیدار از نوع غریب	انگسیر و انگور غریب
کج و محشر فاذین زیب	اور یو و اوریب و اریب
شاخ نورسته از تاک	افچه چشم آرد و استاک
مملو و اشکار و مشکهار	انبارش حشو و انبار

بیل بیل کالای
اردن است کالای
اندرشت و اجماع
اپرویز پر و زیر
ایا یا اسوسو
ابیداد میداد
انگیزه سبب
انگول و گرانگله
شیطان انیشه
ابدام فند جوهر
زاج سیاه
اسب انگیز بود
نشان و فرد مکر
مغلاق و ادسون
ارمل بانگ و کل
تخم و انگله
اسفیدار از نوع
کج و محشر
شاخ نورسته
مملو و اشکار

بالکانه جسد و کربیناس

نظم در بحر خفیف مشتمل بر ده بیت و بیست و نه لغت

<p>بوج و بد فوز اندرون دیان بس بود سیخ و باخ و نشتر بارگاه مست خمیه امرا بشک برنت و شبنم و ژاله بس فقط پنج پنج ست کمرگوشی بادیچ ست باد پنج اورک بند تیر و فکر و قید و فریب برزن آمد محبت و کوچه بخت ویر خنج و پیچ و قنک ببر قفس ز شیر و ان بخت</p>	<p>بون و بوجان منحنی زندان بید برگ ست نوعی از بیکان بشکم و هم سبزه شاد ایوان پزوه باب و غمزه خوابان بخس شرمه برگ نهان بوز کند ست صفه و ایوان داد و زنجیر و فصل و پیمان بوم ارض و طبیعت ست ایوان نبش دان و بغامه غول بدان خوک برسان و برغان شعبان</p>
--	--

قنوی در بحر مضارع مشتمل بر چهارده بیت و یک لغت مع سه شعر

<p>بدرام دادم و خوش دارا مگاه نینر بر ماه و بچه بر ماه و بر ماه و بر ماه باد آورست نام و دم گنج بیکان بنیاب شد مکاشفه و پشاس و پشاس بیلغت بره بر و بچه و بچه و بچه بنیان نیره باشد و بیکیش و بیکیش بازر کلنگ باشد و بپوش و بپوش بندار کبسه دار بدان و دوا فروش بتیار رنج و محنت و بیچاره و بیکیش بدره خرطیه زرد و بیکیش و بیکیش</p>	<p>ارسته است تو سن برموده و بیکیش بر و باغ مصطفی شد و بالاقیض و بیکیش از بخت گنج خسرو و بر و بر و بیکیش رویا و بخت طالع و باد برین و بیکیش برام هم بخون شده و بیکیش و بیکیش برنج شمار نیره خود و برایش و بیکیش بنیاب شمار طوطی و بیکیش و بیکیش هم صاحب بخت و شان ای و بیکیش بدر و بیکیش و بیکیش و بیکیش بر بیکیش طرز و قاعده است و بیکیش</p>
---	--

بالکانه جسد و کربیناس
نظم در بحر خفیف مشتمل بر ده بیت و بیست و نه لغت
قنوی در بحر مضارع مشتمل بر چهارده بیت و یک لغت مع سه شعر

پوک

یارک

پرخوشا پشیداد بیعانه
سند باشد نصیحت و پافز
پالنگ ست مقود و پالان
پخت و پاسار و پاسارکد
پیل فیل و پلنگ ست انکار
پمید و صله شیار و یرکاله
پیش ابلی بر و شش بر شش
پاکب آمد خسته و پیوند
پوش درع و پلاکت ست یار
پشت و یازیر همچو پشیمان
پنججو سپیو چله لای یار
پایردی معاودت پامال
پخشش یر مرده مضحل پیمان
پا تر آمد زمین نا سوار
پعند هست گوشه خانه
پست باشد سونق ای دلدار
پخت چون پنج و خشن دین یعنی

پیشکش بدید ست و نذرانه
زلزلت و پویش خاسه و میغز
پر و غه پار و م لقر میدان
پکنه مرد سیمین و کوته قد
نمرویش را بعوضه شمار
رقع با زن ست و نرغاله
پیشش باشد برص بلا انکار
هست زو لانه و پرند فرند
جو هر تیغ و تیغ جو هر دار
پشتوان نیک سهند میدان
نیز پنجه جو گد گدی پندار
ضائع و پیشیاز استقبال
عدو و پلو اس چا پلو سی دان
پره همچون پره گرتوه شمار
پانه همچون پنهان شد فاکه
پرسم از باغ هستی انکار
پا تر از آزار و پسته ست خفیف

شعوی در بحر مضارع مستحکم سیر و بیت جیل فیه لغت مع سحر

پیشانیست سختی و گستاخی و سبب
پرو و ترک و نیز و دواع و سلامت
پیرایه هست زبور و آرایش و لباس
پر و نژاد و اصل و نسب باشد و بجا
نیز واک بانگ گنبد کوه ست و مثل آن

پیرمان پیر مرده و پدر خسته شد خرن
پیرمان شمار غیله و پیرا و غیبت
پانزستون خانه و پا خیره شد اساس
پیراس لیس پاک تمام و همه ست صفا
پر و نذرانه باشد و باینده جاودان

ایلیخ طلق آمد و پر کام ز هدا ان	یجول آمد شتا انگ ای سخندان
پر شک و لشک باشد چن و پیواز	سببا نور و پرن باشد غلیوز
یزاوند و نرا و ندست و پزوند	شمار و پیشش تهرست خرمند
پشک شبنم پشک زاله پاییز	بود فصل خندان پالیز خالیز
پرستوک و پرستک هم پرستو	پلستک پا لویا سد فرشتو
پلید آمد نخیس بودات محسوس	پیه تالنج شد و پانید محسوس
پشیزه فلس ریزه دان و کمال	مط کفش و زانست بی قال

نظم در بحر هزج مسدس شکر شکر بیت سی سه لغت مع و سحر

پلوت و لیک نظر اوقت و پر کار	و گر پر کال و پردال ست فرجار
پزاده کوزه پر چین و شمع ست	بود پرینج لوح سنگ هموار
پر خشت آمد سرین چار و ایان	پر بنده طائر و تیغور منفار
پساست ست پستاد ست پستینه	پر و پا طاعت و پشته مد و کار
پد و پر بازه پد بود حشر اوق	پلیته دان فستیک ای نکو کار
پشیز و پر پرده دان فلس ریزه	پلاک نکیت و پامس گرفتار
پس انداز و پس افکند و پس گند	پس افتاده ذخیره هست ای یار
پریمه پریشین لیف خرمایا	پیانک صمغ و پرین ست حدار

بایالتا و مکتوب در بحر مل مسدس شکر شکر بیت سی سه لغت مع و سحر

تاسه و تلواسه و تاس اضطراب	تفت باشد گرم و گرمی و تباب
تاب پیچ رو شنه و چشم و رنج	گره و زور و نیل چین و شکنج
تودیم چون توت و صا دست پس	تیب سبب نوح براهی تگته رس
تو یک آمد حزن و تیرک حصار	تول جنگه ترسین سخت و استوار
تازیا نه سوط و تا توره چدار	تنکبار اسم خواب کرد گار
ترسه و توبه بود قوس و تشرح	تندرو تندر و عدای با فرج

نظم در بحر هزج مسدس شکر شکر بیت سی سه لغت مع و سحر
 پلوت و لیک نظر اوقت و پر کار
 پزاده کوزه پر چین و شمع ست
 پر خشت آمد سرین چار و ایان
 پساست ست پستاد ست پستینه
 پد و پر بازه پد بود حشر اوق
 پشیز و پر پرده دان فلس ریزه
 پس انداز و پس افکند و پس گند
 پریمه پریشین لیف خرمایا
 بایالتا و مکتوب در بحر مل مسدس شکر شکر بیت سی سه لغت مع و سحر
 تاسه و تلواسه و تاس اضطراب
 تاب پیچ رو شنه و چشم و رنج
 تودیم چون توت و صا دست پس
 تو یک آمد حزن و تیرک حصار
 تازیا نه سوط و تا توره چدار
 ترسه و توبه بود قوس و تشرح

تخم زبر و تخمد اصل است و تبار
 تار و تانه شده فلان و تال و مال
 تار و تاره همچو تارک فرقی مسر
 ترن ارض سخت بسیار و تهال
 تیره و تار یک تار آمد سیاه
 تر زبان و تر زخان و تاج لرن
 توک چشم است و تهره گوشت نرم
 ترکش و تکش کنانه هست و تیر
 ترش حاش است تیره هست تهل
 توت و توتی است طوطی نه نیکر
 ترب و ترف و تریه کشک اسوت
 نیز تاشک چابک و چالاک مرد
 تک تو آله هست تر تانه او ام
 تاشش نابز و خداوند و کلفت
 تنک و تنبیک طبله نامدار
 توجیه سیلاب و ان و توعدر

و دو دانست و نثر ادای نامدار
 ریزه ریزه باشد و تانسا ملال
 تاه رنگ و لای می هست تله زر
 غاره کوه تنگنا شیب بسیار
 تکت دویدن هست قعر بحر و جابه
 همچو ترخان ست چو اک ایچان
 تیل حال تا شکل مرغ تاک کرم
 هم و تگمار ست تکه یا دگیر
 تورک آمد خسته ای با بوش و عقل
 ترک آمد گنگ از من یا دگیر
 تاشک آمد مسکه ای ایزد پرست
 تام بسیار اندک و تنهاست فرد
 ترب و ترز فجل است ای نیک نام
 یار و صاحب خانه هست پر شرف
 تشت طاس و توتک الغوزه شمار
 ترم و ترم آمد صبا به سبک

تار و تاره
ترن ارض
تیره و تار
تر زبان
توک چشم
ترکش و تکش
ترش حاش
توت و توتی
ترب و ترف
نیز تاشک
تک تو آله
تاشش نابز
تنک و تنبیک
توجیه سیلاب

نظم در بحر رمل مسدس شش مفعول
 تینه شد آب دهان و تان دهان
 توده مرغ حبار می تر ترک
 تاغ با شد بر بیه مرغ و عصا
 تنک آمد قالب و تنبه بخار
 تف عفونت باشد و گرمی و تور
 توه و توه جفت و تاه طاق

ترندز

توش جسم و طاقت و تون بچه دان
 هم ترندک مرغ صغوه بیگان
 تنگ نول مرغ و تینال آشیان
 تحت لوح و تله پاییز و بان
 تفش و طفش طعنه هست امیر بان
 توشه زاد و تاملی دستار خوان

تار و تاره
ترن ارض
تیره و تار
تر زبان
توک چشم
ترکش و تکش
ترش حاش
توت و توتی
ترب و ترف
نیز تاشک
تک تو آله
تاشش نابز
تنک و تنبیک
توجیه سیلاب
تینه شد آب
توده مرغ
تاغ با شد
تنک آمد قالب
تف عفونت
توه و توه

تنبیه قایلین ترا سوز بلند	تشنه صدر محاسن ستای کامران
مبتوی ربحر تقارب من مشتمل بر نوزده بیت پنجاه و چهار لغت مع و شش	
سوز و تراک ست چاک و شکاف	تراشه برین ترپ مکر و گزاف
تباہی ست همچون تواسه فساد	تن آسانے آرام لے باحراد
نہم بچوئے خالی و توی جوف	تلاج و تلاج فغان ترس خوف
ترجک و تدر و تد و تد و تد گمان	چکور ست و تراج دلچ دان
تنگ خاک عاے و عریان تنبند	تسریه فریبنده لے ارجمند
تیر خون تقیم هست عتاب نیست	تبرزد بدان قندای تپسین
تیرہ دہل باشد و طبل نیست	تبور اک شد دایره ای عزیز
تشتے غار شیت ست توره شغال	تجاره کرس گره تسمه دوال
تقو و تہو هست آب دمان	تہم افگندش وان و تبول دمان
تیر فاش و تیشہ قدم ست و تیغ	سکر و سیف و تن بہت میخ
تاک و تموک ست ای مکتہ رس	نشانه تفنگ ست بندوق پس
تینگ و تریان و تریان سب	تعار ست طشت گلے دل
تند و تند و بود و عنکبوت	تگرہ غنچہ سیکوز باشد قروت
توارہ کریمہ تبند شربزار	بود تو شکان گلشن ای نامدار
ترانیر و دو جوان تشکیل	توان طاقت و ابر بقیال و قیل
تبتغ فصیح و تہمتن شجاع	لقب رستم گردنیزے مطاع
نظم در بحر تقارب من مشتمل بر شصت و شش بیت	نظم در بحر تقارب من مشتمل بر شصت و شش بیت
ترخ اسب سرخت و نکه غنچہ ساز	تخل چون تخیل قوچ و تینک نیاز
ترنگ ست و ترناس آواز قوس	ترلے ست نوا و دای پاکباز
توسے بساط منقش بود	تینگوست زنبیل و تونے جہاز
تفاح ست ساع کتابت قیف	نہ جیشہ تسلیع مشد جانماز

تنبیه قایلین ترا سوز بلند
مبتوی ربحر تقارب من مشتمل بر نوزده بیت پنجاه و چهار لغت مع و شش
سوز و تراک ست چاک و شکاف
تباہی ست همچون تواسه فساد
نہم بچوئے خالی و توی جوف
ترجک و تدر و تد و تد و تد گمان
تنگ خاک عاے و عریان تنبند
تیر خون تقیم هست عتاب نیست
تیرہ دہل باشد و طبل نیست
تشتے غار شیت ست توره شغال
تقو و تہو هست آب دمان
تیر فاش و تیشہ قدم ست و تیغ
تاک و تموک ست ای مکتہ رس
تینگ و تریان و تریان سب
تند و تند و بود و عنکبوت
توارہ کریمہ تبند شربزار
ترانیر و دو جوان تشکیل
تبتغ فصیح و تہمتن شجاع
نظم در بحر تقارب من مشتمل بر شصت و شش بیت
نظم در بحر تقارب من مشتمل بر شصت و شش بیت
ترخ اسب سرخت و نکه غنچہ ساز
ترنگ ست و ترناس آواز قوس
توسے بساط منقش بود
تفاح ست ساع کتابت قیف

<p>بود مهرش فمغصا را گنجدان چنین عالم خشان در رخ و جبابج کنند و جشک و جشاک با پوشش</p>	<p>جوازه چون جاز و هم جواران جشیر و جوله و جوشیر نشاج جایز آمد جولو زای خرد کوشش</p>
<p>چین بود و چین و شکنج و چاه شاش چور پورا مد تدار و ای نیک روز پنجه و چالش خرام ناز و خنک چای باشد صای چرخون باز رنگ چمچمه آواز پائے با ساند چار بالش صدر و چرده آپ پور پس چانی ساقی آمد لے صیب دستی تملق باشد و چنبل گدا شد چایم جبهه و چانه و قن چفت سچون چیت میخوان تنگ را چفت طارم باشد و چوان شیان چیز لیز و چیر میز آید قلیل رایگان و مفت و چو شک بلبله چو چکله زملونه باشد ای غن</p>	<p>چالو و چاله مناک و چار و اش چغده و چوگک بوم خرد و چور و چوز چول گیر و چکل و چنگال و چنگ چرتنه و چر پوست پیه و چرتنه رنگ چشپر و چشفر نشان پاسه دو چار پا و و چار و ا باشد ستور چارک و چا ووش را میدا نقیب چاپلوس و چاپلوس لے با خدا چش سچون چشم عین ایچان چست میدان نغده و آهنگ را چفته مغلا است و چوگان صولجان چنگ صبح ست چرنگ آید صلیل چلبله انعام هست و چلبله چفته و چچاخ و چفده منحن</p>
<p>بود و شد و چفتک کار و انک چکر نه کار و انک را تو در یاب چش نرغما لیکسا له بشدر چم و چمچ چش و قار ناز است</p>	<p>چکا سه قفد و چزد و چراساک چنوگ و هم چنک و چنک سرخا چانه جانور چناست آبستر چلب سچ و چچانه نام ساز</p>

له اکل و له
کوبه و له
چغده و چوگک
چول گیر و چکل
چرتنه و چر پوست
چشپر و چشفر
چار پا و و چار
چارک و چا ووش
چاپلوس و چاپلوس
چش سچون چشم
چست میدان
چفته مغلا است
چنگ صبح ست
چلبله انعام
چفته و چچاخ
چکا سه قفد
چنوگ و هم چنک
چانه جانور
چلب سچ و چچانه

عادل و داد آفرین اسم خدایت	داد و دادار همچون داد و است
نشسته و دستور قانون مج و وزیر	دستان افسانه میدان و دبیر
حشر که شایسته برای بارعام	داخل و داخل باشد ای بهام
نظم در بحر بل مسدس مکرر نیمه و هجایت چهل و دو لغت مع یک شصت	
دو دمان و دود و ده باشد خاندان	داد تو با باشد عدل و قحان
دیو شیطان در راه قلیان	دزد سارق باشد و داد و حکم
دیگ مرمل باشد و توپ کلان	دشمنه خنجر باشد و دبوکس گران
دانش و دارا بست کرد و فروشان	دانش انعام ست پاداش عطا
در پی عفو و دست موزه ارمغان	دخش باشد تیره و آغاز کار
حسرت و داموغ فریاد و قحان	دغده اندیشه و ترس و دریغ
سپس ذری شد پارسای پاشان	دوره کرشنج راه مابین دو کوه
روشنی و سر و برق و نشان	دشمن خود آرائی و پنهان و درش
سپید آید داغ کمرست و نشان	دشمن غده دیو غول و دامغول
نیز دست از راه کو یک بدان	دم فریب و منفی و غم و ستره
هم و سینه غم و دوره مرتبان	دوشه همچون دوشنه محلی بین
دکمه آمد کوره آهنگ گران	دشمن آتشخوار و دوزخ سقر
شد بکارت پندار و بنگان	دشمن و دختره و دوشیگر
مثنوی در بحر خفیف مکرر نیمه و هجایت چهل و دو لغت مع یک شصت	
داد و دندست معتدل بی قیل	دیر یاز و دراز بهت طویل
دوخ صحرای بی گیاه بدن	دخم و دغمه مستابر گبران
زن حاکم و لم شرای میدان	دلو را مدبر و درو دشتان
دینه همچون دمانه هست گام	درمل و دکلست غله غام
دینه آن خاک پندار	دورست همچو دار و گیرای یا

۱۰۰ اصل بود و قبول
 در کار و بادستان و
 ۲۰۰ تیره را از کوه سرز
 ۳۰۰ تیره را از کوه سرز
 ۴۰۰ تیره را از کوه سرز
 ۵۰۰ تیره را از کوه سرز
 ۶۰۰ تیره را از کوه سرز
 ۷۰۰ تیره را از کوه سرز
 ۸۰۰ تیره را از کوه سرز
 ۹۰۰ تیره را از کوه سرز
 ۱۰۰۰ تیره را از کوه سرز

را از خرمین رایش تو ده رسیده	راسته منهلج و راهی سالک است	روستا قریب رسد میر و بدان
راش آید بکف و غیبت است	رنگ لون و کفل و عیب مکر و دلق	را بهر باشد دلیل ای کامران
راشته و رشتی است کناش در وادی	نظم و بحر حقیق حکیم چهارده بیت	را منکر زلفت ای عالمی مکان
را از زنده هست و رنج آزار	را می نهج است که وجه و سبب	را محنت و زور و زور مانند جان
را مثنی مطرب است و را کاره	را از زبور سنج و نام دهی است	را هست بیشک خادوم ز دنیا نیان
را شک و غریب شمار و در شک حسا	را زین آبر من است و در سمو مختل	را هست بخت لغت مع و و و و
را می نهج است که وجه و سبب	را بود میو او در ست عریان	را دم و در مکان و در نوبه موی بار
را از زبور سنج و نام دهی است	را بود چوب عود باشد و در	را هست چون رو سپی زن بدکار
را زین آبر من است و در سمو مختل	را بخ و رخنه شکاف و رنج چهره	را شک تخم سپیش بلا انکار
را بود میو او در ست عریان	را روی صفر است و در و بنا پولاد	را بسته طرز و خلاص و صفت قطا
را بود چوب عود باشد و در	را از زبان عرض بیگ و رامور	را سر و لون است و قفزد و محار
را بخ و رخنه شکاف و رنج چهره	را یوه مکر است کوه کوک و دریه	را پس رو نخوست و لوک ای دلدار
را روی صفر است و در و بنا پولاد	را چک و روغ چون رجب آرد و غ	را زرد و زرد دست مردم بر خوار
را از زبان عرض بیگ و رامور	را شمال است قلمت میان بوی	را تاگ و را ویر هست آتش خوار
را یوه مکر است کوه کوک و دریه	را مثنوی در بحر تقاریب مشتمل بر پنج بیت	را ام فرما بنر و خوشای می هشیار
را چک و روغ چون رجب آرد و غ	را و جاری و با نرای مرد راه	را رخن آمد غنچه و ریش تاد
را شمال است قلمت میان بوی	را بهی بنده و چاکر و این کس است	را ناخدا را اینر من شیر انکار
را مثنوی در بحر تقاریب مشتمل بر پنج بیت		را خاک شور است و در نگر و غبار
را و جاری و با نرای مرد راه		را روزگار است و عصر و روج نهار
را بهی بنده و چاکر و این کس است		را خادوم و چاکر و خراج گزار
		را رفان شد شفیق و رفوشه گناه
		را ربون است بیعانه ای حق پرست

۱- زنده و زنده
 ۲- زنده و زنده
 ۳- زنده و زنده
 ۴- زنده و زنده
 ۵- زنده و زنده
 ۶- زنده و زنده
 ۷- زنده و زنده
 ۸- زنده و زنده
 ۹- زنده و زنده
 ۱۰- زنده و زنده
 ۱۱- زنده و زنده
 ۱۲- زنده و زنده
 ۱۳- زنده و زنده
 ۱۴- زنده و زنده
 ۱۵- زنده و زنده
 ۱۶- زنده و زنده
 ۱۷- زنده و زنده
 ۱۸- زنده و زنده
 ۱۹- زنده و زنده
 ۲۰- زنده و زنده
 ۲۱- زنده و زنده
 ۲۲- زنده و زنده
 ۲۳- زنده و زنده
 ۲۴- زنده و زنده
 ۲۵- زنده و زنده
 ۲۶- زنده و زنده
 ۲۷- زنده و زنده
 ۲۸- زنده و زنده
 ۲۹- زنده و زنده
 ۳۰- زنده و زنده
 ۳۱- زنده و زنده
 ۳۲- زنده و زنده
 ۳۳- زنده و زنده
 ۳۴- زنده و زنده
 ۳۵- زنده و زنده
 ۳۶- زنده و زنده
 ۳۷- زنده و زنده
 ۳۸- زنده و زنده
 ۳۹- زنده و زنده
 ۴۰- زنده و زنده
 ۴۱- زنده و زنده
 ۴۲- زنده و زنده
 ۴۳- زنده و زنده
 ۴۴- زنده و زنده
 ۴۵- زنده و زنده
 ۴۶- زنده و زنده
 ۴۷- زنده و زنده
 ۴۸- زنده و زنده
 ۴۹- زنده و زنده
 ۵۰- زنده و زنده
 ۵۱- زنده و زنده
 ۵۲- زنده و زنده
 ۵۳- زنده و زنده
 ۵۴- زنده و زنده
 ۵۵- زنده و زنده
 ۵۶- زنده و زنده
 ۵۷- زنده و زنده
 ۵۸- زنده و زنده
 ۵۹- زنده و زنده
 ۶۰- زنده و زنده
 ۶۱- زنده و زنده
 ۶۲- زنده و زنده
 ۶۳- زنده و زنده
 ۶۴- زنده و زنده
 ۶۵- زنده و زنده
 ۶۶- زنده و زنده
 ۶۷- زنده و زنده
 ۶۸- زنده و زنده
 ۶۹- زنده و زنده
 ۷۰- زنده و زنده
 ۷۱- زنده و زنده
 ۷۲- زنده و زنده
 ۷۳- زنده و زنده
 ۷۴- زنده و زنده
 ۷۵- زنده و زنده
 ۷۶- زنده و زنده
 ۷۷- زنده و زنده
 ۷۸- زنده و زنده
 ۷۹- زنده و زنده
 ۸۰- زنده و زنده
 ۸۱- زنده و زنده
 ۸۲- زنده و زنده
 ۸۳- زنده و زنده
 ۸۴- زنده و زنده
 ۸۵- زنده و زنده
 ۸۶- زنده و زنده
 ۸۷- زنده و زنده
 ۸۸- زنده و زنده
 ۸۹- زنده و زنده
 ۹۰- زنده و زنده
 ۹۱- زنده و زنده
 ۹۲- زنده و زنده
 ۹۳- زنده و زنده
 ۹۴- زنده و زنده
 ۹۵- زنده و زنده
 ۹۶- زنده و زنده
 ۹۷- زنده و زنده
 ۹۸- زنده و زنده
 ۹۹- زنده و زنده
 ۱۰۰- زنده و زنده

خیابان گلشن

<p>بود مرگ و زنده باشد امان زه و زاد اهل محبالی هم بود و زخ ثلث اسی مروحت ز کاله مداد و ز را لوقاب ز رویه شانی ست ایوان زبان شکر زنده است حی و عظیم</p>	<p>ز غار فوق و زیر است تحت و زمان ز غار ارض نمناک و ان و طعام ز رو و ز لوجه و ز لوجه علق ز غار و ز کال ستون و ز کاب ز در لاق و ز لب بود رایگان ز غنچه است حیات و ز لیب است نیم</p>	<p>از غار فوق و زیر است تحت و زمان ز غار ارض نمناک و ان و طعام ز رو و ز لوجه و ز لوجه علق ز غار و ز کال ستون و ز کاب ز در لاق و ز لب بود رایگان ز غنچه است حیات و ز لیب است نیم</p>
<p>ضعیف و لاغر و زایل و زلف و شمار ز لک و دیوچه و ز پیر و ز پنجه و شمار ز غیر گنجان و دوار و بدان و حیدر و شمار زبان بره لسان اکمل بلا اسکار ز غم تعدی و زه آفرین و زیو و شمار ز روز و طه آبی ز فاب و ان مدار ز و کل حدیث و ز کال و ز و ز و شمار خنیعه است و ز و ز و ز و ز و شمار ز لویه ناله کلب است و ز و ز و شمار ز و ز و ز و ز و ز و ز و ز و شمار ز و ز و ز و ز و ز و ز و ز و شمار ز و ز و ز و ز و ز و ز و ز و شمار</p>	<p>زوار و خادم زندان و ز راه و ز راه ز جان و ز تنک و ز حفس و ز راه و ز راه ز بوده باشد و کرات و ز و ز و شمار ز خاک شاخ و ز سست و ز خاره شاخ و شمار ز با ز نعره و ز فایده و ز و ز و شمار ز راه و ز باب و ز ز و ز و شمار ز کاره و ز و ز و ز و ز و شمار زه است و ز و ز و ز و ز و شمار ز غنک و ز و ز و ز و ز و شمار ز و ز و ز و ز و ز و ز و ز و شمار ز و ز و ز و ز و ز و ز و ز و شمار ز و ز و ز و ز و ز و ز و ز و شمار ز و ز و ز و ز و ز و ز و ز و شمار</p>	<p>زوار و خادم زندان و ز راه و ز راه ز جان و ز تنک و ز حفس و ز راه و ز راه ز بوده باشد و کرات و ز و ز و شمار ز خاک شاخ و ز سست و ز خاره شاخ و شمار ز با ز نعره و ز فایده و ز و ز و شمار ز راه و ز باب و ز ز و ز و شمار ز کاره و ز و ز و ز و ز و شمار زه است و ز و ز و ز و ز و شمار ز غنک و ز و ز و ز و ز و شمار ز و ز و ز و ز و ز و ز و ز و شمار ز و ز و ز و ز و ز و ز و ز و شمار ز و ز و ز و ز و ز و ز و ز و شمار ز و ز و ز و ز و ز و ز و ز و شمار</p>
<p>نظم در بحر هزج مسدود شش شش سست لغت ز و با شد گل خشک و گل تر ز و با آب ز رست و ز و با صفر ز و با رگیناک و سخت و بشتر ز و با کوز و ز و با شکر و ز و با شکر</p>	<p>زمین است و ز می ارض ای و ز و ز ز غازه از ز و ز و ز و ز و ز ز و ز و ز و ز و ز و ز و ز و ز ز و ز و ز و ز و ز و ز و ز و ز ز و ز و ز و ز و ز و ز و ز و ز</p>	<p>زمین است و ز می ارض ای و ز و ز ز غازه از ز و ز و ز و ز و ز ز و ز و ز و ز و ز و ز و ز و ز ز و ز و ز و ز و ز و ز و ز و ز ز و ز و ز و ز و ز و ز و ز و ز</p>

از غار فوق و زیر است تحت و زمان
ز غار ارض نمناک و ان و طعام
ز رو و ز لوجه و ز لوجه علق
ز غار و ز کال ستون و ز کاب
ز در لاق و ز لب بود رایگان
ز غنچه است حیات و ز لیب است نیم

نرخ کس طهر مست در گف و گو	بجای معاذ الله ای نیکو
---------------------------	------------------------

سنگ شک و شکو بود آواز پائے	سیدس اسپ تیز روای تیز آ
سنگ نقل و وزن و تکین و حجر	سخت و سنجیده موزون ای لیسر
سید گله ساد صحر او گراژ	سنگ پشت آمد کشف ای بانیذ
سبب تفتاح و سکنج باشد خیز	سبح و سحر حشر بز خام ای عزیز
سپرک آمد در شمس سر سادای جان	هست ذو خمش لامع بلیکان
سر غنچه باشد بزرگ و بی نظیر	سند و سنده ز تیم ست ای دیر
سام کیس آمد بزرگ و هم شتر	سبب و هم سر شته حیران ای نظیر
سوزیان و سود و نفع ست سبب	نفر و سبب فادست عریان بکلیغ
سوک آید تپید و سبر گستر	همچو سیم رخ ست عتقا ای غنچه
سارک ساروک سوزان شاکر ست	سنگ گواره شد قطا ای تحسین
سندل آمد بوقرب و کفش بای	کشته کو یک هم ست آبکاری

منوی در بحر محبت نمش کلمه دوازده بیت پنجاه و نهم

ستار کج و سمان سپهرت فلک	سپنج ضیف هر دوش سر و شست ملک
سبک خفیف و سبک تارغ الباس	سپاس ز طاعت سپرده پامال است
ستنج همچو تنیر و تنیر خنک شمار	سپهدار ست خاوند فوج بی انگار
سپاوه شوکت سمان بیجا هر نظم	سوز فارین سارست اس و مل لعل
سوزنک سدا بانگ شد گیل هم	شاد عاده ناسر نوشت ان تقدیر
سکیده و سبک مد فواق و سر و شاک	سنج میخ ضیق نفس بود بی قال
سنگال فکرت و سر و حدیث و فاش	سکاد و فستل کو و سغانه تحفانه
سرسنج باشد سپهر نغمه ناکور	سناخ همچو ستاک ست شاخ نوبی رود
ستوه عاجز و مخزون نشت و عقیق	سکج گنده هانست سهم باشد نیم

سنگ شک و شکو بود آواز پائے
سنگ نقل و وزن و تکین و حجر
سید گله ساد صحر او گراژ
سبب تفتاح و سکنج باشد خیز
سپرک آمد در شمس سر سادای جان
سر غنچه باشد بزرگ و بی نظیر
سام کیس آمد بزرگ و هم شتر
سوزیان و سود و نفع ست سبب
سوک آید تپید و سبر گستر
سارک ساروک سوزان شاکر ست
سندل آمد بوقرب و کفش بای
ستار کج و سمان سپهرت فلک
سبک خفیف و سبک تارغ الباس
ستنج همچو تنیر و تنیر خنک شمار
سپاوه شوکت سمان بیجا هر نظم
سوزنک سدا بانگ شد گیل هم
سکیده و سبک مد فواق و سر و شاک
سنگال فکرت و سر و حدیث و فاش
سرسنج باشد سپهر نغمه ناکور
ستوه عاجز و مخزون نشت و عقیق

شفت اصل و شفت فرخ و شنگله	نیز شنگل خوشه یغی سنبله
شنگ گند سنگ آمدنا و دان	شنگ و شنگله سباطه بیگان
شنگل آمد و زو شوریز و شینز	بزرگ شنگل لوات ای عزیز
شابرین شاپورین و شاپورگان	معدنی بولاده و شیدا است خوان
شاکر و شیکار بیکار و شوان	هم شبان راعی شدای و شین و ان
شده مقارست شانک حو شلم	شبون افغان شوع و شوعه آبله

نظم در بحر مل مسدس متبکر و به بیت سی و شش لغت مع یک سخن

شاوران نام ولایت شمر بار	خسرو و شاه پیده و ان پر بنیر کار
شاک و شامای و شاماک و شامخ	سینه بند و شامه رویاک و شامخ
شاپورد و شادورد و شارورد	شاپورد و شاپورد و شاپور بار
شوئک و شارشک و شوشو بعد ازین	شاشک و شاشنگ تیه و یادوار
شمس همچون شفته و شوشه سلاک	شوکر باشت و نا و چه ای کامکار
شوره گزائل آمد و شین و شینز	آبوس شمشیر شد اذن خاگر
شاه افسر باشد اکیلل الملک	شاهداد تخم بنک ای نامدار
شوگل و شنگور و شنگوک و شنگ	فلک شفته کتبه و ششور ازار
شینک و شیشاک باشد بخلاف	کیش گیساکه رباب جارتار
شست نار و زنگشت دوی	زخمه و زنگیر و شپیل و گر آزار

مثنوی بحر قاری من متبکر و به بیت شتا و پنج لغت مع چار سخن

شمر آگیت و حو من مغیر	شتا هت حیوان بسیار شیر
شکم بطن و شلفیه و شلفیه	کیش شانه مشط و کفش شش ریه
شپاشاپ شیشاپ و انتر	شخول و شخیل ست بانک و صفیه
شنا چون شناه و شنا و شتاب	سباحه شتار و شماره حساب
شلم صمغ و شبیار آلو شمر	سر شیر و شیر و عصاره

شنگل آمد و زو شوریز و شینز
 شابرین شاپورین و شاپورگان
 شاکر و شیکار بیکار و شوان
 شده مقارست شانک حو شلم
 شاوران نام ولایت شمر بار
 شاک و شامای و شاماک و شامخ
 شاپورد و شادورد و شارورد
 شوئک و شارشک و شوشو بعد ازین
 شمس همچون شفته و شوشه سلاک
 شوره گزائل آمد و شین و شینز
 شاه افسر باشد اکیلل الملک
 شوگل و شنگور و شنگوک و شنگ
 شینک و شیشاک باشد بخلاف
 شست نار و زنگشت دوی
 شتا هت حیوان بسیار شیر
 شکم بطن و شلفیه و شلفیه
 شپاشاپ شیشاپ و انتر
 شنا چون شناه و شنا و شتاب
 شلم صمغ و شبیار آلو شمر

<p>خاکه تک و غلبون چون غلبه شدن غده آواز و غلبه ز جز و نه رشت عشک گمان و غلبه سرخ ز تپور غده شد اضطراب و بقرار عشک ز غلبه و غلبه و غلبه</p>	<p>غالب قمر عرض و غلبه زدن غراس و غرس و غرس و غرس و غرس ز لوبه باشد و هم غلبه زور غریزه آمد سبغه بر و با زین و گر غرشاد با یک مست و شبنم</p>
<p>فردون و غور و فراوان کثیر فرو بنده و فری شوکت و آشکار فراوین و فرو نیز باشد سخاوت فلا و فلا و فله و فله و فله فرو خورشید چون فرستد رسول فراغ و فروغ و فرو زینست فراگ و فراگین و فرو گند نیز فرو هر بود و هر صد عرض فزون رفیه فرنگ علم و ادب فرو کاس و نوبت است و نوبت فستان صحنه و دفع منعم فراست چو فریاده شان و شکوه فرو موش و فرمش منازرت فرونده و فرونده و فرونده فروست و فروست و فروست فراز است مفتوح و سد و تیر فرج و قرینت ترک اگر</p>	<p>فردش سقیم و اقامت پذیر فرو بنده شد مردم و شیار فروم خرن و فرغاش حرب مصفا عجت است بی سود بیشک ریلو فرو بنده باشد ملک بی عدول فرب است مکر و طلسم و غرور فراگن بود چرخ سله با تمیز فراجه و جانب و قلم قرین فرو زینه جتاق و ان و حصص فرو مایه دون سفید ای امین فرو پیش و قراش ضد عدم فرا خور سزاوار ای حق پرده فسای و فسانده افسونگر است شمار است و فریاد مقبره فسان سان و قراک ان صید پس پیش و پست بلند ای عزیز فریز و فریس و فرای نامور</p>

فردون و غور و فراوان کثیر
فرو بنده و فری شوکت و آشکار
فراوین و فرو نیز باشد سخاوت
فلا و فلا و فله و فله و فله
فرو خورشید چون فرستد رسول
فراغ و فروغ و فرو زینست
فراگ و فراگین و فرو گند نیز
فرو هر بود و هر صد عرض
فزون رفیه فرنگ علم و ادب
فرو کاس و نوبت است و نوبت
فستان صحنه و دفع منعم
فراست چو فریاده شان و شکوه
فرو موش و فرمش منازرت
فرونده و فرونده و فرونده
فروست و فروست و فروست
فراز است مفتوح و سد و تیر
فرج و قرینت ترک اگر

فردون و غور و فراوان کثیر
فرو بنده و فری شوکت و آشکار
فراوین و فرو نیز باشد سخاوت
فلا و فلا و فله و فله و فله
فرو خورشید چون فرستد رسول
فراغ و فروغ و فرو زینست
فراگ و فراگین و فرو گند نیز
فرو هر بود و هر صد عرض
فزون رفیه فرنگ علم و ادب
فرو کاس و نوبت است و نوبت
فستان صحنه و دفع منعم
فراست چو فریاده شان و شکوه
فرو موش و فرمش منازرت
فرونده و فرونده و فرونده
فروست و فروست و فروست
فراز است مفتوح و سد و تیر
فرج و قرینت ترک اگر

فلا سنگ بزم فیله کله بود شمع و فرغش کنه شمار فرسب ست شتیر فردر شجار فرو شک چه بلغورای حق است فش و فز بود بالائی کامیاب	فراک ست فرق سده و هم کله فلا ده سر اسینه فرنگسار فمانه بود پائنه لایه نامدار فلز و فلز رنگ سپورده است فرخ ست زشت و سهرن و واب
خدا حفظ و فراوش ست بیوش قشعر پره فزه زشت ورا پیش و ازین خدا آن غنچه پر چین بود دانشور و فولاد پولاد فنانه قصه بے اصل پندار فوز و فرور آمد چه بے کین فرساف ست بیشک لیل نوروز عطا فرخ عیش و حصه و ناز فلح آغاز و فرسنداج اُمت فیا ور شد بخت پیشه و کار درست و راست و فر فر و زود فروزیده منور بے نیکر ست بالا انکار رب النوع انسان و گر فر فر طیبیت ستمزور و گر فر بال بالا خان بے قال بود کایوس و فر خده مبارک	فراوش و فراش پچو فرموش فراشا پچو فغای حق اندیش فرو تیر و فرودین ست زیرین فخاک ابله شده فر باد و فر باد فوسل افسوس استر ستای یار فریش ست آفرین فز نه نفرین فونفسه و در و فر و زست پیروز فرو و خست بریان و فغیاز فرو و سکفه و فرگاه حضرت فیادار و فیاد آمد چو فیدار فخن و سطل کتانت و فر بود فشافش و فشافش ناگب تیر فروزا نفر شمار و فر فروزان فرستو مرغ خطاقت و فر فر فرا و راست و فر واده چو فر واد فراج پچو قدر شک و فر شک
نظم در بحر خفیف تمیز یابزده بیت پنجاه و نه لغت مع	

فلا سنگ بزم فیله کله
بود شمع و فرغش کنه شمار
فرسب ست شتیر فردر شجار
فرو شک چه بلغورای حق است
فش و فز بود بالائی کامیاب
فراوش و فراش پچو فرموش
فراشا پچو فغای حق اندیش
فرو تیر و فرودین ست زیرین
فخاک ابله شده فر باد و فر باد
فوسل افسوس استر ستای یار
فریش ست آفرین فز نه نفرین
فونفسه و در و فر و زست پیروز
فرو و خست بریان و فغیاز
فرو و سکفه و فرگاه حضرت
فیادار و فیاد آمد چو فیدار
فخن و سطل کتانت و فر بود
فشافش و فشافش ناگب تیر
فروزا نفر شمار و فر فروزان
فرستو مرغ خطاقت و فر فر
فرا و راست و فر واده چو فر واد
فراج پچو قدر شک و فر شک
نظم در بحر خفیف تمیز یابزده بیت پنجاه و نه لغت مع

گرک همچون کلنجک و کلچنگ
کشور استیم و کے شهنشاه
کیش ترکش کا نہ ہیمو کمان
کاج و کاژ و کلازہ ہیمو کلاز
کن کن امر و نہی و کم اندک
کتر دمہ و جش و کناک ز جیر
کوژ و کوژا حدیث و کچل اقرع
کوبن و کوپارہ تیک و کیان
کر کرانگت چو کر کر و کر جن
کوس نقارہ و صف و کر کام
کچلینک چو کچلینک سلسلے یار
کا و کا و ست جیتجو کر و یار
کہ خدای است صاحب خانہ
کاخ کاغ ست بانگ نغ ای یار
گتسل اسپ جنیت و گفتار
کاغہ کا کیان و کا بیشہ
ننیر کا چیرہ بیشک و انکار

ہم کلنجسار ابدان خرچک
کلبہ و کان و کوی شہراہ
قوس و کرک قلمش بخوان
احولت و کرشمہ غمزہ و تاز
کت و مت شد بعینہ بیشک
شد گلن باغ غمہ کشاک ضمیر
کوسہ بی ریش مرد و کل اقرع
ہم کرستون بنبہ قبان
ہست غصہ و فانی برادر من
طاقت و مقصد و کر از خرام
ہست و دعو ص بیشک و انکار
نطق و ادراک و کارزار ستیز
کند و کند اورست فرزانه
کو کو آواز فاختہ پندار
ضیع و کنج و میراث و شمار
ہیمو کا غار ہست و کافیشہ
تازی جملہ صفت سلسلے یار

نظم در بحر خفیف شکر شش بیت و ستہ گفت

کاج و کا سبک شکر خفیف
کحلہ عکہ شیار و کانجہ
کچ لوزہ شکر و کام خنک
کاغ آتش کہ رخ گر باہ
کول تالاب گویہ و کوپ جیل

کاس طبل بزرگ و خوک زرست
فاختہ کو کلمہ چہ شانہ سرست
کا چک ہم کلال تار سہرست
کورہ دشن کلال کوزہ کرست
کفش و ہم کلاک دشت و برست

کلیہ و کان و کوی شہراہ
قوس و کرک قلمش بخوان
احولت و کرشمہ غمزہ و تاز
کت و مت شد بعینہ بیشک
شد گلن باغ غمہ کشاک ضمیر
کوسہ بی ریش مرد و کل اقرع
ہم کرستون بنبہ قبان
ہست غصہ و فانی برادر من
طاقت و مقصد و کر از خرام
ہست و دعو ص بیشک و انکار
نطق و ادراک و کارزار ستیز
کند و کند اورست فرزانه
کو کو آواز فاختہ پندار
ضیع و کنج و میراث و شمار
ہیمو کا غار ہست و کافیشہ
تازی جملہ صفت سلسلے یار

کول و بلق و گرگینه شد پوستان
گلانه بود زلف و ابرو پیرهن
گهر اصل و در گوشتا های صدف
گر ^{نار} یوه بود ^{سوز} پشته و گوه پست
گراز و گرازه بود ^{گل} خوک نر
گزنده ^س پشجه شد و گزنه دراع
گیلویه فواق ست و گیر اسحال
گوز ^ک زردک و گوز و هم گردگان
گران دسته گندم و چو گرغ

گلاوے بود طافیه بے گمان
کرده س آمده سوی باف زبان
گر نوازه مار آمد و گت کلان
که استنک باشد مخاک ای جان
همو رنگ و گوز جبالک سهند زبان
که ستودشت و گرسون گیان
گلاو حاق و گو شک بود لوزن تان
بود و بیز و کوشنیر شد جلیجلان
بر پنج هست و کا و رس و مار و سحران

ششوی ربحر مل سدش تمل جاردوه بیست و پنج و نه لغت معنی

گردد باشد انجیره گوم از خورش
گرم و گز طرا بود کاری گذر
کش خوام و ناز و خوب گشت شست
گزن و گزین بدان تاج کیان
گر گراور نگست و هم اسم خدا
گوچ صانع و گزین گزین و گشت قیر
گنده سفست و گریا نیست حیب
گرو ناسخ آمد و هم باد بزر
گاه وقت تخت سلطان انجیلاف
گرمه صند نهاده و گرم ست عار
گوز دو گوگار و گوگال ست نیز
گوشتخورد سبزه و لاله کامگار
گاودن نامر و گستاخ ست چیر

کمال دور و جال و گرگر جز جریست
گر بگویند شدید مشک ای نامور
گشال و کش بلغم و گشت تابشت
تا زایش منقل شدای روشن بیان
نیز صانع باشد و گریان فدا
گندک و گوگرد کبریت لعل خمیر
لوک و گوگرد کشد بیشک و رب
گرد و غفر و ج و گوهر اصل و در
کیخ آمد و حل شد آن بخلاف
گوشه اهر قرق و گوهر کش سوار
کو می گردانک جمل ای پرتیست
کنسلائی کن کرم چوب خوار
گیج سرگردان و گشته ضد سیر

[illegible]

لیوٹس ست و لوٹس ست قمر
لوٹس عریان لگام بی شرم ست
لغ زمین بے گیاه و سر بیوسے
لنگ اعراج شمار و لوج احوں
لورہ و لور کند و لو شمارہ
لیک کیٹ و نوید پاستیلہ
لاس قنات و سگ مادہ
لت محمود دست و لو مہین ^{ابریسم} محلاج
لر و مضمار و لاخ جاے و لہر
لغین آمد شفا ^{میدان} ہے و لہر

پنج

١٢٠٠

7/2/19

1916

110

1

1

پنجه و خشت و شعله هست شراره
 لاج لعل به حرام ناز شمار
 لب شفت سیل است و طرف دندان
 لال گشت است و سرخ و لعل یار
 ارض سیلاب کنده را انگار
 لوله ابو نوبه لاوک است تضاف
 لونه گلگون است و لعل شعله
 لورک و لورمند است اسی به شمار
 قحبه خانه است و خانه خار
 کابل و فربه و جیمه لعل یار

پنج

١٢١٢

7/2/19

1916

110

•

1

لالکست و لا کک تاج خروس
 لاغ هرل و لاج بازی و فریب
 سخت گرز و خود و جز و خرگس
 رفج و لغج گوشت بے استخوان
 لا ب و لا و تملق بے عدل
 لاضه پاره لا تلای ست خلاب
 لوش بهوش و خلاب و کجدهان
 لوشن و لجم و بجن باشد خلاب
 لوح و لوح و لوح است و لیلو اکبیر
 لر لرام ایزد پاک و لکزیر
 لوزه و لوشانچه هر سپید عام
 لوس شد لسانی و نوری سدام

پنج

١٢٠٠

7/2/19

1916

110

1

1

پیل و چار لغت مع یک نسخه
تیز نقش و لبه فربسے قوس
لاگراف و تو لغت و مہر سیب
لاوہ باشد مادہ سگای فکر رس
لاشہ غث و پیر مردہ ای جوان
لاج رشوت لاف گفتار فصول
لش چیز نرم و مست ای کایاب
نیز مخدوم ست لاتو نزد باج
ہم گل تیرہ میان تاد آب
لیک و لیک میش نامرغ ست و بمر
عاقل و پرہیزگار ست و کبیر
چرب و شیرین از طعام و از کلام
نغز اقرغ لاج غریبان لاکلام

پنج

17-11-1971

7/2/19

1916

110

•

1

[illegible]

نبل آمد کابل و بد اعتقاد	ماند رخت خانه و منده کسا و
موز شد کیده موز آید ز سب	مینر
مستوی بجز خفیف تملک برین و هیت	تصدیق لغت مع یک نسخ
مالوالی و ماترنگ سله یار	سام ابروی شمارست انگار
ماژدراژد با و ماترنگ	سوسمارست و موز نکه و رنگ
موک پیش و مخ آتش و زنبور	مرگو و مرنگو بود و عصفور
مود باشد عقاب مانورک	نیز مانوک و تیره پیشک
مرزبان حاکم و زمیندارست	مرد اجرت چکر بیکارست
مانگ و مایع میر و ماه قمر	مهر سست و رحم و میوه ثمر
مرت زنده بود و مده بیمار	مند یورست صاحب ادبار
مار و مار و مار و مار و مار	والده باشد و مهار زمام
مویه و موشش گریه و ناله	ماله و مرزه ست و گلمان
منگ قانون و حد و خازنه	دزد و لاف و قمار و خیاره
مانخ زلیف و منافق ست و خیل	میره طایف هست هست تقیل
مرز چون مرجع هست ارض و دیار	مایه اصل و بضاعت مقدار
مچو ماریره هست ماد نذر	نیز مانیدرست جفت پندر
موریانه چو مورچانه رنگ	ماس و آماش مولش ست درنگ
مچو منانه است و میونه	نیز میمون شمار حمد و نه
ماهیچ بادریه است سله یار	پس مانگ و مهرس ماده شجار
مخ و مایع ست راوی و ماری	کشته و مایع بوسه پندار
مشک و مشکول بچو مشکول	قمر و ماشوره کتبه و لوله
نظم بجز هرگز مسدش تملک برین و هیت	تصدیق لغت مع یک نسخ
منه بر کمر شد و میرزچه دستار	ملوک و ماکو آمد هند و سله ناز

«نبل آمد کابل و بد اعتقاد»
 «موز شد کیده موز آید ز سب»
 «مستوی بجز خفیف تملک برین و هیت»
 «مالوالی و ماترنگ سله یار»
 «ماژدراژد با و ماترنگ»
 «موک پیش و مخ آتش و زنبور»
 «مود باشد عقاب مانورک»
 «مرزبان حاکم و زمیندارست»
 «مانگ و مایع میر و ماه قمر»
 «مرت زنده بود و مده بیمار»
 «مار و مار و مار و مار و مار»
 «مویه و موشش گریه و ناله»
 «منگ قانون و حد و خازنه»
 «مانخ زلیف و منافق ست و خیل»
 «مرز چون مرجع هست ارض و دیار»
 «مچو ماریره هست ماد نذر»
 «موریانه چو مورچانه رنگ»
 «مچو منانه است و میونه»
 «ماهیچ بادریه است سله یار»
 «مخ و مایع ست راوی و ماری»
 «مشک و مشکول بچو مشکول»
 «نظم بجز هرگز مسدش تملک برین و هیت»
 «منه بر کمر شد و میرزچه دستار»

<p>نرمسار آمد چهره بر تیز نزد کرشته حجله و دلیر منح و نرسه واصل حق باور</p>	<p>نعل امر و نوره ابن عسبر نیوش و سطله آید نیمور کیر تیدلان کا بوس مست ننگار</p>
<p>نوشه امر و ننگ نادان است تاب خالص نویم محض و تیار نوس قوس قزح شد و نیوار ناوه پرتاله مست و نر موره</p>	<p>نوشه امر و ننگ نادان است تاب خالص نویم محض و تیار نوس قوس قزح شد و نیوار ناوه پرتاله مست و نر موره</p>
<p>در رشتان بود آفتاب ای حق پرست ورغ است شعله و له قهر و ناز و چرخ بود و میفته ای مرده وروغ است آروغ ایمر دست و شینه بود جوشن ای کامگار و گرد و ابرو در بران گرد و سه قدرت و دوات حرف و سخن بود و داد و است و است و سخن نرمخت و قلیل است اسن با امید و سس مدکس و دیله شور و فغان</p>	<p>در رشتان و خوشور پیوست وزرم و دواغ آتش و دوز باز و چرخ است قوسی بلا اشتباه و باسک بود فازه بی کم و گاست و رنج بود چون و رنجین سوار و تانه بود گرد و دوز و دانه و ننگ است معلاق و ورسین و لانه چو لاله زخم و دلین و لاده بود فلک و دگ و وید و رشتا و روزینه و زنا جان</p>
<p>و اد رنگ آمد تریخ لای باخرو و ندرت و دوزن لیلر آخرو حق پچو والان سولفت یعنی با دیان</p>	<p>و ندرت و دوزن لیلر آخرو حق و ندرت و دوزن لیلر آخرو حق و ندرت و دوزن لیلر آخرو حق</p>

بمقتضی مراد کجاست
باشک و در خلد و بوم
اندر دوزخ کجاست
نوشه امر و ننگ نادان است
تاب خالص نویم محض و تیار
نوس قوس قزح شد و نیوار
ناوه پرتاله مست و نر موره
در رشتان و خوشور پیوست
وزرم و دواغ آتش و دوز باز
و چرخ است قوسی بلا اشتباه
و باسک بود فازه بی کم و گاست
و رنج بود چون و رنجین سوار
و تانه بود گرد و دوز و دانه
و ننگ است معلاق و ورسین
و لانه چو لاله زخم و دلین
و لاده بود فلک و دگ و وید
و رشتا و روزینه و زنا جان
و اد رنگ آمد تریخ لای باخرو
و ندرت و دوزن لیلر آخرو حق
پچو والان سولفت یعنی با دیان

نظم در بحب خفیف مشتمل بر یازده بیت مسمی و لغت

و چنگ آمد سبب منتظر	و زن آمد غایت ای نهیار
شیر کجشک هست و اخذ نزار	و نج کجشک باشد و ور کاک
و شکل آمد سبب منتظر	وال ببال و دراز غوک نرست
و کوک ۲ و از کلب بے انکار	و غوغ آواز غوک بے شبهه
پس و عیش است آن به و ببار	و ز کن کوزه پر آب بود
و اثر یان خاصه گنج و درین	و خرد و پژه خلاصه و خامه
و از بلج ست و شمع و منج و بخار	و درت عریان و درنج حریص
و زری و در زگار شد اگار	و بک خالی و واکشاده و دور
و اشه باشد شد ای ستوده و شمار	و شمع و درت چون و تک سکو
سقف خانه است چینه دیوار	و ندرست مرکز و والاد
خوشه گندم لے لک و کوار	و برین نان گندم وجود اس

نظم در بحب خفیف مشتمل بر یازده بیت مسمی و لغت
 و زن آمد غایت ای نهیار
 و نج کجشک باشد و ور کاک
 وال ببال و دراز غوک نرست
 و غوغ آواز غوک بے شبهه
 و ز کن کوزه پر آب بود
 و خرد و پژه خلاصه و خامه
 و درت عریان و درنج حریص
 و بک خالی و واکشاده و دور
 و شمع و درت چون و تک سکو
 و ندرست مرکز و والاد
 و برین نان گندم وجود اس

نظم در بحر بل مسدس مشتمل بر بیست و یک بیت مسمی و لغت

و امانند و خداوند دست و بار	و دام و رض و رنگ و دایم و رضدار
و یشه بدیشه دای چاه زینه دار	و روه برج و رخ و وارغ بند آب
پس و ژدل آمد شتالنگ ای گنار	و ارن آنج و وژه باسد بدست
و الخونه غازه و اشامه خار	و ش تطیر و شکله و جید بود
و رد شاگرد و مرید ای نامدار	و سنی انباغ و دیو باشد عروس
و یره و در کار تقطین باید دار	و ایج و وایج و دایم و ایج و ایج
و او و ینا و و غریب است انکار	و ایبه و وایست و ایام مقصدت

نظم در بحر بل مسدس مشتمل بر بیست و یک بیت مسمی و لغت
 و دام و رض و رنگ و دایم و رضدار
 و روه برج و رخ و وارغ بند آب
 و ارن آنج و وژه باسد بدست
 و ش تطیر و شکله و جید بود
 و سنی انباغ و دیو باشد عروس
 و ایج و وایج و دایم و ایج و ایج
 و ایبه و وایست و ایام مقصدت

قطعه در بحر مضارع مشتمل بر بیست و یک بیت مسمی و لغت

و واک شد قاره و دراز و گاکشت	و واره بالا خانه و درج سقف
و رسم قلم جز شد و درخ شست	و ارخم و کاهل و سکرده پاکست

قطعه در بحر مضارع مشتمل بر بیست و یک بیت مسمی و لغت
 و واک شد قاره و دراز و گاکشت
 و ارخم و کاهل و سکرده پاکست

باب البیاض نظم در بحر خفیف مکرر یار و بیت پنجاه لغت مع و دوخته

هنگ نیکین و دافرو مفت دار	طاقت و قصد و صدمه و تپا
نیز عقل و قیید و لشکر	دم آب و ز کام و عاقل و غار
ماکره همچو ما کله ا لکین	مار و یوانه و خموش و مها
هند و بهار راه و قانون و مفت	جرعه هر مفت نیت است و سنگار
هونج چون بوخت باشد و بوخت	نام بیت المقدس اسی و نیندار
مایه هست سپیچو با پسته	چون هر آینه میشک و ناچار
هرگ نادان نرو و لیز و نرک	زشت و بهجام کاهل و بیگار
هونچ ووش و کتف هاک و نیلک	فرق سر و برست ووش و کنار
هچک و هچک و هچک و هچک	نیز هچک و فواق و هچک و کنار
هاس و کوی است سرگشت	هاژ و هاژ و شد خیر ای یار
هیرک اشتگره میون اشتگر	هیکل اسپ کیت سبب انکار
هوبره تغذری هاس و هچ	هوزه صعه شد و هکار شمار
هاس و هم ایضا و هیز و هیز	تاکنون بوده فاده انکار
هیزه و هیز بیده هر توز	صدق و هیزمان بقیه ایشار

مثنوی در بحر تقارین مکرر یار و بیت و سیه لغت

هش و هیش و هوش عقل و شعور	هسایون مبارک بود سبب قصور
هیک شد کف دست و نروان با	هش آغوش و سرگز بود جادوان
هلا لوش غوغا هویدا عیان	هسین است بانگ مهیب ایچان
هزین خزان هراس است نیم	هوس آرزو و هوز زرداب و ریم
هزیه بود جید و تحب نیز	هلا شتم بد و زشت سبب پر تمیز
هزار لف و بلبل هاس و هال	چو هساز و انبار و همتا مثال
هرات و هریو و هری نام شهر	هلا ایل چو هلا ایل بدان نام زهر

هوا جو و هلناک و هلناک برف	هوا جو و هلناک و هلناک برف
هوا جو و هلناک و هلناک برف	هوا جو و هلناک و هلناک برف
هوا جو و هلناک و هلناک برف	هوا جو و هلناک و هلناک برف
هوا جو و هلناک و هلناک برف	هوا جو و هلناک و هلناک برف

مشق نظم در بحر رمل مسدس مکرر بیت و هفت لغت

هوا جو و هلناک و هلناک برف	هوا جو و هلناک و هلناک برف
هوا جو و هلناک و هلناک برف	هوا جو و هلناک و هلناک برف
هوا جو و هلناک و هلناک برف	هوا جو و هلناک و هلناک برف
هوا جو و هلناک و هلناک برف	هوا جو و هلناک و هلناک برف

مشق نظم در بحر رمل مسدس مکرر بیت و هفت لغت

هوا جو و هلناک و هلناک برف	هوا جو و هلناک و هلناک برف
هوا جو و هلناک و هلناک برف	هوا جو و هلناک و هلناک برف
هوا جو و هلناک و هلناک برف	هوا جو و هلناک و هلناک برف
هوا جو و هلناک و هلناک برف	هوا جو و هلناک و هلناک برف

مشق نظم در بحر رمل مسدس مکرر بیت و هفت لغت

هوا جو و هلناک و هلناک برف	هوا جو و هلناک و هلناک برف
هوا جو و هلناک و هلناک برف	هوا جو و هلناک و هلناک برف
هوا جو و هلناک و هلناک برف	هوا جو و هلناک و هلناک برف
هوا جو و هلناک و هلناک برف	هوا جو و هلناک و هلناک برف

مشق نظم در بحر رمل مسدس مکرر بیت و هفت لغت

یوسف قطره نخچیر آله بخ محمد
یا نه باون یار باشد دست اش
ینگ و یاسه رسم و قانون یراغ
یار می ابتاع و مد و کار سیست بس
یا زدن بالیدن ست و یا خلق
یار گے باشد توانا می یگان
بارک و یوگان شیمه ست و نیز
یاب و یا فیهاده هرزه یادگار
یا فته قبص الوصلت و یسال

یشتک ناب و ششم ست یک احد
هم نصیر و یازدهنگ و ابرش
اتفاق مصیحت ای خوش فراع
یزنه شوئی خوابه ست ای نکته ترس
بر کشیدن باشد و انداختن
نیز یو واحد شد و یل هلیوان
بچه دان و یفج فم ست ایغریز
ارمغان و تذکره یفنج مار
تاج گل یلمه قبا یا را محال

بر

نظم در بحر رجز مسدس تملک شش بیت یک لغت

یکونہ پچو کمپون ست ہموار
یاب آمد خراب و یازہ لرزہ
میدہ معہ و ست مخنہ ذخیرہ
نیزک باشد طلیعہ یو یہ آہنگ
ہمک شمرنے زاکلیل ملوک ست
یکیتا استاد ست معلم

یہ ایک ناگمان بیاں سنوار
یرا چین و شکنجہ دیا ہے بیمار
یہ مٹروک ویر غم بہت رہوار
میرا شام بمبئی نہضت امی یار
مینلو و مینلو بہت بازار
یو دیزدان خدا یاوردو گار

خاتمه الکتاب در نام و تاریخ و تعریف نظم
این مضامین دعا و دست خدای لایق بکین اوله
وزیر الملک محمّد علیخان بهادری صولت جنگنا و املا قبلا

بعون خداوند لوح و قلم

نگارنده نقوش نور و ظلم

[illegible]

فرزنده سفت گردان سپهر
مرتب شد این نامه دلپذیر
به آئین لغز و بطرز شگرف
بدور خداوند فیروز بخت
امیر امیران بهمت بلند
خداوند جاهد خداوند قدر
قوی باز و پر دل و پر توان
وجیه و سخنی و عظیم و جبر
شرف این نسب و ز نامدار
چنین نامه در لغات در بر
از آغاز عهد سلف تا کنون
هنام مع سال سلطان دین
مرتب چو این نامه را کرده ام
نه تقدیم و تاخیر در هیچ جا
که خوانندگان را فرایند و هم
من این نامه نامور گفته ام
خریدار این گوهر شاهوار
ندیدم جز او قدر دان سخن
چو این نامه نادر آید پسند
باین شایسته داوران
همان خطه سازد در گنج باز
محمد دماغوی اکبر و رست
از شوکت دین حق تازه گشت

فرزنده مشعل ناه و مهر
چو از تنگ مانع عدیم الظمیر
باسلوب نجیب بترتیب حرف
سزاوار تاج و سزاوار تخت
رئیس رعیان اقبال مند
خداوند تیغ و خداوند صدر
پلنگ افکن و صفدر و پهلوان
تتمن صفت در تهور فیه
محمد علیخان و الاتبار
مصطفی جو مرآت اسکندر
نشد زیر این طاق زنگارگون
خیابان گلشن در می نام این
لف و نشر جای نیاورده ام
ملفوظ و به معنی نمودم روا
بوجه نکو تر در آید به نظم
نه نامه و نه به باسفته ام
نباشد جز آقای من ز تیار
درخشان مه آسمان سخن
بدرگاه آن سرور ارجمند
که باشند نامی ز نام آوران
به انعام خویشم کند سرفراز
که دارای سلام و دین پرور است
شکوه شریعت بر آوازه گشت

خدای جهانش بکهدار باد میان ریسان گرسلمی کند	بهر حاجت و مقصدش باریاد بجاه و باقبال نلسمی کند
بود تا زمین و زمان را قیام تکو نام گرد اندش و السلام	
تمام شد این نامه نامی و نسخه گرامی مسمی به خیا بان گلشن دی از مصنفات خاکسار سرایا گنهگار امیدوار مغفرت پروردگار محمد علی تخلص محمد عفا الله عنه وعن والدیه تیارنج نوزدهم ماه رمضان المبارک در سنه یک هزار و دویست و هشتاد و دو و از هجرت النبوی صلی الله علیه و آله و سلم	
الحاشیه	
الحمد لله والمنة که درین ایام حجتیه فرجام کتاب مطاب کامل النصاب رسد بهارچین سوم به خیا بان گلشن محتوی لغات درسی بطرز نادر و عمده بکتابت خوب تقطیع خوش اسلوب بکاغذ مرغوب بنابر پیشکش فرمودن خدام عاقل مقام جناب مستطاب علی القابلیاب صاحب ملار خورشید قار فلک افتاد رشتی خصال میخ جلالت انجم خدمت ناهید علم عالیجا که یوان بارگاه امیر کبیر رئیس فی توقیر جناب لاقبالت نواب بین الدوله وزیر الملک نواب محمد علی خان بهادر صولت جنگ دام اقباله والی دارالاسلام محمد آباد عرف نونک در مطبع فیض منج منشور لک کشور واقع کلکتہ پانچم صرم با کمال لاله شیشیر دیال بهاء فوری شده اعطیو	
حلیه انطباع پوشده بصارت شش شش شش	
و طبعه تارنج طبع انقشی فد علی حاشیش	
خیابان گلشن عجائب نصاب بجو عیش سال از سر جو ببار	شد از طبع مطبوعه ارباب علم بود در خیابان روان آب علم ۱۲۸۳ هـ

م ١٩٤

١٩١٠ ٢٢١

This book was taken from the Library on the date

2195
1954
DATE NO. DATE NO.

2195
1954
URDU STACKS

The under mentioned
A. Members of O
B. Members of O
C. Students
D. Others
with 100